

# کودتای خونین سال یازدهم هجری قمری

## در سوره های مزمل و مدثر و بروج

شب اول محرم ۱۴۴۳

عنوان بحث شب اول:

قسم به پیامبر رحمت و خاندان مطهر و  
و قسم به مبعث حضرت خاتم الاوصیاء

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ \* وَالْيَوْمِ  
الْمَوْعُودِ \* وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ \* قُتِلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ﴾.

سوره مزمل ۱/ تا ۵.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به  
مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه

اینترنتی

[www.sadeqifard.com](http://www.sadeqifard.com)

مراجعه کنید

علامه رضا صادقی فرد



زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب قدر:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الصَّدِيقَةِ الظَّاهِرَةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَصَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِهِ مُحْتَسِبًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ خَالَفُوكَ وَحَارَبُوكَ وَأَنَّ الَّذِينَ خَذَلُوكَ وَالَّذِينَ قَتَلُوكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى. لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. أَتَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ، مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ، مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ، مُسْتَبَصِّرًا بِالْهُدَى الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، عَارِفًا بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ».

«سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان. سلام بر تو ای فرزند صدیقۀ طاهره سرور تمام زنان جهانیان. سلام بر تو ای مولای من ای ابا عبدالله! و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. گواهی می‌دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و به معروف امر کردی و از منکر نهی کردی. و قرآن را آن گونه که باید تلاوت کردی. و در راه خدا آن چنان که شاید، جهاد کردی. و برآزراهایی که در راه خدا متوجه تو شد، به حساب خدا، تا آخرین لحظه حیات شکیبایی کردی. و گواهی می‌دهم که به راستی آنان که با تو مخالفت کردند و جنگ نمودند و آنان که دست از یاریت کشیدند و نیز کسانی که تو را کشتند، ملعونند؛ لعنی که بر زبان پیامبرامی جاری شده است. و هر آن که افترازند زیانکار است. خدا لعنت کند ستم‌کنندگان شما را از اولین و آخرین و برایشان عذاب دردناکش را چند برابر کند. ای مولای من ای فرزند رسول خدا! من برای زیارت به دربارت آمده‌ام در حالی که هم باور و هم پیمان با افرادی هستم که ولایت تو را پذیرفته‌اند و در حالی که با دشمنان تو دشمنی دارم و در حالی که نسبت به آن هدایتی که تو بر آن بودی کاملاً بینایم و در حالی که به گمراهی آنانی که با تو مخالفت کردند، آشنایم. پس برای من در نزد ربّت شفاعت کن».

\*\*\*\*\*

سال ۱۴۳۲ ضمن بحث با عنوان «از غدیر تا عاشورای ۶» بحثهایی از کودتا به میان آمد؛ کودتایی که در سال یازدهم هجری قمری در مهد رسالت به وقوع پیوست و روزگار اسلام و مسلمانان را سیاه کرد.

در ادامه آن مباحث در سال ۱۴۳۳، به این کودتا با جزئیات بیشتری پرداخته شد و با بضاعتی که در آن روزها از این مباحث در دست بود، به تحلیل نقطه صفر کودتا و منابع مالی و انسانی آن نیز پرداخته شد؛ البته اگر چنانچه تعبیر منابع انسانی برای چنین حرکتی صحیح باشد.

در دو سال یاد شده، پایه مباحث برآیاتی چند از کتاب خدا گذارده شده بود که آن آیات چنین

دلالت‌هایی را داشت اما برای بسط و گسترش مباحث، آن توان در آن زمان وجود نداشت که از همان آیات، جزئیات کودتا نیز استخراج شود تا در نهایت این بحث، بحثی باشد قرآنی بدون آن که ارتباطی به تاریخی داشته باشد که تا این زمان نوشته شده است؛ خواه این تاریخ به صورت داستان نوشته شده و خواه تاریخی باشد که بر پایه نقل حدیث به رشته تحریر درآمده است.

ممکن است بعضی بر این باور باشند که تاریخ نگاشته شده مسلمانان می‌تواند گویای بخشی از واقعیت و یا تمام آن باشد اما واقعیت آن است که این تاریخها حتی در حد نام نویسنده آنها نیز واقعیتها را روی کاغذ نیاورده‌اند و شاید بتوان تمام تاریخهای نگاشته شده عامه را به لجنه‌های یهودی نسبت داد؛ به لجنه‌هایی که در تحریف واقعیتها و نوشتن داستانها به جای آنها، از سابقه‌های هزار و دو هزار و بیشتر سال برخوردار بودند.

کتاب خدا از تحریفهای بسیاری پرده برداشته که این لجنه‌ها در خصوص تورات و انجیل انجامش داده بودند و نیز انجامش می‌دادند و این در حالی است که این دو کتاب، دو کتاب آسمانی بودند که به صورت الواح و غیر الواح نازل شده و بالاخره مرجعی برای مقایسه و مشخص شدن صحت و سقم نسبتها وجود داشت و وای بر آن روزی که مرجعی برای چنین مقایسه‌هایی نیز وجود نداشته باشد و تاریخ ثبت شده مسلمانان از این دسته از نوشته‌هاست.

این عقیده البته ممکن است صحت داشته باشد و ممکن نیز هست که از جاده حقیقت بسیار دور افتاده باشد اما به هر حال و با وجود این عقیده، چگونه می‌توان به این تاریخها استنادی داشت و بدون این استنادها چگونه می‌توان وقوع کودتایی را که ادعا شده است، به اثبات رساند و آنها را با تمام جزئیات مطرح کرد؟

با مراجعه به مباحث مطرح شده در سالهای یاد شده ملاحظه خواهد شد، در هیچ بخشی از آن مباحث، به این تاریخها و به این کتابها و به این احادیث، هیچ ارجاعی صورت نگرفته است اما تلاش شده است تا از آشفتگی نقلها و مقایسه آنها با یکدیگر، استفاده شود و با استفاده از سرنخهایی مناسب در جایی که هیچ ارتباطی به صورت ظاهر به این مباحث ندارد - و مثلاً در احکام شکار مار - حقایقی استخراج شود که برای هیچ یک از ما قابل تصور هم نباشد.

با این اوصاف، این استخراجها نه تنها نقطه ضعفی برای این مباحث به شمار نمی‌آید که نقطه قوت این مباحث نیز قلمداد می‌شود که با کنار هم گذاشته شدن این نقاط و این مباحث، دریچه‌های عظیمی به تاریخی باز می‌شود که تا کنون به روی ما بسته بوده است.

این همه در حالی است که در مباحث پیش رو، دیگر خبری از این ارجاعها و استخراجها نیز در

میان نیست و مباحث به صورت خالص، بر مبنای سه سوره از کتاب خدا به عنوان پایه‌های اصلی بحث و دو سوره از کتاب خدا به عنوان یاور این مباحث، مطرح می‌شود:

- ۱- «سوره مزمل».
- ۲- «سوره مدثر».
- ۳- «سوره بروج».
- ۴- «سوره فجر».
- ۵- «سوره تکویر».

شاید این گونه به نظر آید که هیچ یک از این پنج سوره، هیچ ارتباطی با مباحث آینده دعوت خاتم پیامبران ندارد تا چه رسد به این که باز گوکننده تمام حقایق در مورد کودتای خونینی باشد که در سال یازدهم هجری قمری رخ داد اما از مباحثی که سال گذشته در خصوص دو سوره عظیم کتاب خدا - یعنی «سوره مزمل» و «سوره مدثر» - مطرح شد، این انتظار، انتظار شایسته‌ای خواهد بود که جزء به جزء این مباحث از آیات این دو سوره قابل استخراج باشد تا چه رسد به آن که سه سوره دیگر از کتاب خدا نیز به این مجموعه ملحق شده باشد.

## پی‌گیری آغازین بحث از سوره بروج

سال گذشته مطالبی در مورد دو سوره «مزمل» و «مدثر» و ارتباط آنها با حضرت زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام در ضمن مباحث یازده شب، مطرح شد و در بحث جاری به بحث در خصوص تمام آن آیات و آیات دیگری از این دو سوره نیاز هست اما به دلیل آن که آن بحثها به صورت مکتوب نیز عرضه شده بود، به ارجاعهای مناسب این بحث، اکتفا می‌شود.

در مورد «سوره بروج» - که یکی دیگر از پایه‌های اصلی این بحث است - هیچ بحثی تا کنون در این قالب مطرح نشده و این در حالی است که بحث کودتا در این سوره، به صورت روشن‌تر و پرمناهی‌تری مطرح شده است. بنا بر این، بحث امسال «از غدیر تا عاشورا»، از بحث در خصوص آیات این سوره، آغاز و پی‌گیری می‌شود.

## مرور کوتاهی بر سوره بروج

«سوره مبارکه بروج»، سوره‌ای مکی است که دارای ۲۲ آیه می‌باشد. مفسران ادعا کرده‌اند که این

سوره، بیست و سومین سوره‌ای است که بر خاتم پیامبران نازل شده است. نزول این سوره را به بعد از «سوره مبارکه شمس» و قبل از «سوره مبارکه تین» نسبت می‌دهند.

به هر حال، این سوره، یکی از سوره‌هایی است که در سالهای اول دعوت علنی خاتم پیامبران بر آن حضرت نازل شده است. این سوره پس از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ با چند قسم آغاز می‌شود.

به جز دو آیه‌ای که در آنها به خاتم پیامبران خطاب شده در هیچ آیه دیگری از آیات این سوره، به صورت ظاهر، نام و یادی از خاتم پیامبران به میان نیامده است. این در حالی است که تمام سوره در شأن و حق آن حضرت و خاندان مطهرش نازل شده و به ذکر ویژگیهای آنان پرداخته است.

در این سوره علاوه بر ذکر این ویژگیها، از مقابله‌های بسیاری بحث شده که برای کشتن و نابود سازی این خانواده به کار گرفته شده است و به کار گرفته نیز می‌شود.

اخبار آینده دعوت تا روز قیامت و برخوردهایی که مجرمان شانی و شاننان مجرم، با خاندان عصمت و طهارت خواهند داشت به گونه‌ای با جزئیات مطرح شده است که هوش از سر انسان می‌رود. اخبار وقوع کودتا با جزئیات آن، بخشی از این اخبار الهی است.

تمام آیات این سوره، با عوامل ربط مختلف به گونه‌ای به هم ارتباط داده شده است که با هیچ ترفند و هیچ بهانه‌ای نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا ساخت و بعضی از آیات را به این جا و بعضی را به جای دیگری مربوط دانست. البته تلاشهای بسیاری صورت گرفته تا بخشی از این آیات را به شمال و بخشی را به جنوب، بخشی را به شرق و بخشی را به غرب، بخشی را به آغاز خلقت، بخشی را به پایان خلقت، بخشی را به قیامت و بخشی را به نقل داستانهای گذشتگان، ارتباط دهند و صد البته که در این ادعاها، وابسته به هیچ ترتیب و نظم و قانونی هم نبوده‌اند.

## مروری بر قسم‌های قرآنی

قسمها همیشه نشانه عظمت موضوعی هستند که به آن قسم یاد می‌شود؛ خواه مخاطبان از این عظمت و اهمیت با خبر باشند و خواه با خبر نباشند. خدای حکیم در کتابش با صراحت هر چه تمامتر اعلام کرده است که قسم به «مواقع نجوم» قسم بزرگی است:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ \* وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ \* إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ

مَكُونُ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>.

«پس قسم نمی خورم به قرارگاه ستارگان! و این که این قسم، حتماً قسمی بزرگ است اگر شما بدانید که این کتاب، کتاب خواندنی و قرآنی با ارزش است. این قرآن در کتابی پنهان و دور از دسترس جای دارد. تنها افرادی به آن کتاب پنهان دسترسی کامل دارند که تطهیر شده هستند که این فرو فرستادنی است از رب عالمیان».

این آیات و به ویژه دو آیه اول، آموزشهای بسیار مهمی را در خصوص قسم در خود جای داده است:

۱. ترکیب «فَلَا أُقْسِمُ...» نیز قسم است اگر چه به همین صورت «قسم نمی خورم» مورد نظر قرار می‌گیرد. در چنین ترکیبی، قسم خورنده اظهار می‌کند که من به این موضوع قسم یاد نمی‌کنم اما اگر بخواهم به چیزی قسم یاد کنم، همین موضوع است.
۲. قسم همیشه به مواردی خورده می‌شود که با عظمت است.
۳. عظمت قسم ممکن است توسط مخاطبان، درک نشود.
۴. درک و عدم درک مخاطبان، تأثیری در عظمت قسم ندارد.
۵. گاهی لازم است عظمت قسم مورد ذکر قرار بگیرد.
۶. جوابهای قسم، به راحتی قابل پذیرش نیستند.
۷. برای ایجاد پذیرش بیشتر، قسم خورده می‌شود.
۸. جوابهای قسم با یکدیگر در ارتباطی عظیم قرار دارند.

به منطق کتاب خدا، درک قسم به کاربرد اندیشه وابستگی بسیاری دارد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وَالْفَجْرِ \* وَلَيَالٍ عَشْرٍ \* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ \* هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ \* أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ<sup>۲</sup>».

«به اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. قسم به آن «فجر مشخص»! قسم به شبهایی دهگانه! قسم به شفع! قسم به وتر! قسم به آن شب آن گاه که به اسراء می‌رود! آیا در آن، قسمی برای صاحبان عقل وجود دارد. آیا ندیدی رب تو با قوم عاد چگونه برخورد کرد؟!»

پاسخ پرسش: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ» حتماً مثبت است و مثبت بودن این پاسخ، به این مفهوم است که تنها افرادی درک این قسم را می‌کنند که از عقلشان بهره می‌برند. این خود، منجر به نتیجه‌ای عمومی‌تری می‌شود:

۱ سوره واقعه / ۷۵ تا ۷۹.

۲ سوره فجر / ۱ تا ۶.

درک قسمها - و یا دست کم درک این قسمها - به کاربرد اندیشه وابسته است.

این نتیجه، نتیجه دیگری را نیز به دنبال دارد:

مخاطبان، وظیفه دارند که در قسمهای قرآنی و برای فهم آنها، اندیشه‌ها را به کار اندازند

که در غیر این صورت، حتی درک قسم بودن آنها را نخواهند کرد.

با ملاحظه دقیقتر این آیات، دانسته می‌شود که جوابی برای این قسمها ذکر نشده و یا دست کم می‌توان اظهار داشت که جواب این قسمها، به صورت تصریحی مورد ذکر قرار نگرفته است. این خود به آن مفهوم است که:

گاهی نفسِ قسم خوردن، منظور است که در این صورت، تعریف ارزش و عظمت

موضوعی مورد ذکر است که به آن قسم خورده می‌شود.

## ارتباط قسمها و جوابها با یکدیگر

در کتاب خدا برای یک یا چند موضوع، به یک، یا دو، یا سه، یا چهار و یا پنج و یا به تعداد بیشتری سوگند، قسم یاد شده است. در تمام این قسمها، هم قسمها با یکدیگر در ارتباط هستند و هم جوابهای قسمها.

در آغاز «سوره ذاریات» چهار قسم وجود دارد که سه قسم از آنها با «فاء عطف» به قسم اول، عطف شده است. جملات عطف شده با این کیفیت، نیز حتماً قسم هستند و هیچ یک از اصحاب لغت و تفسیر، در این خصوص، خواسته یا ناخواسته، اشکال کوچکی را هم مطرح نکرده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا \* فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا \* فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا \* فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا \* إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ \* وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ \* وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ \* إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾<sup>۱</sup>

«به اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. قسم به آنان که با شتاب هر چه تمامتر اجرام را می‌رانند. پس از آن، قسم به آنان که به باردار سازی اجرام با جرمهای سنگین می‌پردازند. پس از آن، قسم به آنان که به نرمی و آهستگی جریان می‌یابند. پس از آن، قسم به آنان که به تقسیم تمام امور می‌پردازند که آن چه به شما وعده داده می‌شود، حتماً «صادق» است و این که «دین» حتماً واقع شدنی است و قسم به



آسمان که راه دار و سیال است که شما حتماً در گفتاری مختلف هستید».

از این آیات، علاوه بر آن که می توان با قسمهایی آشنا شد که با «فاء» عطف شده اند، می توان با ارتباط قسم با جواب قسم نیز آشنا شد.

آیه: ﴿إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ جواب قسم ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبِّ﴾ است و دو آیه: ﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ \* وَ إِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعٌ ﴿ دو جواب برای چهار قسم آغازین این سوره است. لزوم تجدید قسم، آن هم با قسمی جدید، برای جواب: ﴿إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ مفهومی به جز این ندارد که:

قسمها با جوابهای قسمها دارای ارتباطی ناگسستنی هستند.

جایگاه هیچ یک از چهار قسم اولیه این آیات، با یکدیگر و با هیچ قسم دیگری از قسمهای قرآن، قابل تعویض نیست. این خود، نشانه دیگری بر ارتباط بی گسست این قسمها با یکدیگر و با جوابهای این قسمهاست.

## قسمهای آغازین سوره مبارکه بروج

در آغاز «سوره مبارکه بروج»، خدای حکیم به چهار موضوع، قسم یاد کرده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ \* وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ \* وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ \* قَتِيلَ أَصْحَابِ الْأَخْذُودِ \* النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ \* إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ \* وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾<sup>۱</sup>.

«به اسم «الله» که «رحمان» است که «رحیم» است. قسم به آن آسمان که دارای برجهایی است و قسم به آن «روز موعود» و قسم به «شاهد» و «مشهود» که «اصحاب اخدود» کشته می شوند و «اصحاب اخدود»، اصحاب آتشی هستند که دارای سوخت است در آن هنگام که آنان بر آتش نشسته اند و شاهد بر تمام آن چیزهایی هستند که دیگران بر سر مؤمنان می آورند».

این قسمها، از این قرار است:

۱. ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾.
۲. ﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾.
۳. ﴿وَشَاهِدٍ﴾.

۴. ﴿وَمَشْهُودٌ﴾.

در این چهار قسم، لغتی وجود ندارد که برای فهم آن نیاز به تلاش فوق العاده‌ای باشد. هم «سما» ، هم «ذات»، هم «بروج»، هم «الیوم»، هم «الموعود»، هم «شاهد» و هم «مشهود» لغتهایی هستند که تا حدود زیادی برای مخاطبان تعریف شده هستند.

با وجود این سادگی در الفاظ، درک و دریافت این مطلب که این واژه‌ها به چه وجود یا وجودهایی اشاره دارند، به دقت و تلاش بسیاری نیاز دارد.

نکته بسیار مهم در مورد این قسمها این است که این قسمها، قسمهایی به خدای جهانیان نیستند. یعنی هم قسم اول و هم قسم دوم و هم قسم سوم و چهارم، همگی قسمهایی به بندگان او هستند که بسیار ممتازند.

دو قسم اول از این چهار قسم، هریک، یک آیه از این سوره را به خودشان اختصاص داده‌اند و قسم سوم و چهارم با هم تشکیل دهنده یک آیه از این سوره هستند. این که این دو قسم، در یک آیه و در کنار هم قرار داشته باشند و آن قسمها هریک آیه‌ای را به خودشان اختصاص داده باشند، ارتباط ویژه‌ای را میان این دو قسم ایجاد می‌کند؛ به ویژه آن که رابطه واژه‌های این دو قسم، رابطه فاعل و مفعول است. نویسنده این سطور، نام این ارتباط را «رابطه شاهدهی و مشهودی» گذارده که بسیار فراتر از رابطه میان قسمهای زنجیره‌ای مختلف است.

## قسم به ش

از آن جا که این قسمها با یکدیگر ارتباطی عظیم دارند، با شناخت هریک از آنها می‌توان گامی استوار را برای شناخت بقیه و حتی برای شناخت جواب این قسمها برداشت و به نظر می‌رسد، آشناترین قسم از این قسمها، قسم «وَشَاهِدٌ» باشد.

پیامبر رحمت، شاهدهی است که خدای حکیم او را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! ما تو را به عنوان «شاهد»، بشارت دهنده و انداز کننده و به اذن خدا دعوت کننده به سوی خدا و «سراجی منیر» فرستادیم».

در این آیات، «شاهد» بر «مبشر»، «نذیر»، «داعی الی الله» و بر «سراج منیر» بودن خاتم پیامبران مقدم

شده است و کمترین استفاده از این تقدم، مقام برتر «شاهد» و یا مقامی برابر سایر مقامهای ذکر شده در این آیات، برای این ویژگی خاتم پیامبران است.

محدوده «شاهد» بودن خاتم پیامبران همان محدوده «مبشر» بودن آن حضرت و همان محدوده «نذیر» بودن آن حضرت است و محدوده «نذیر» بودن آن حضرت تمام عالمیان است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

«به اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. برکتش همواره است آن خداوندی که «فرقان» را بر بنده اش نازل ساخت تا آن که او برای همه عالمیان «نذیر» باشد.

پیامبر رحمت علاوه بر دارا بودن صفت «شاهد» در این ابعاد، از صفت «شهید» نیز برخوردار است. تفاوت دو صفت «شاهد» و «شهید» در استمرار واژه «شهید» است یعنی اگر فاکتور زمان و استمرار به صفت «شاهد» اضافه شود، «شاهد» به «شهید» تبدیل می شود.

عالمیان به تمام وجودهایی اطلاق می شود که خدای حکیم، رب آنان است. بر این اساس، تمام آفرینش در همیشه عالم در این تعبیر، حاضر هستند. یعنی فردی که بر تمام عالمیان «شاهد» است، بر تمام عالمیان «شهید» نیز هست. یعنی:

نه تنها پیامبر رحمت بر تمام عالمیان «شاهد» است که بر تمام عالمیان «شهید» است.

این مطلب، در آیه ای دیگر از کتاب خدا مورد ذکر و تصریح واقع شده است البته به شرط آن که دقت بیشتری در این خصوص اعمال شود:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾<sup>۲</sup>.

«پس چگونه است آن گاه که ما از هر امتی شهیدی را می آوریم و تو را بر «اینان» به عنوان شهید حاضر می سازیم».

مرجع ضمیر «هؤلاء» در همین آیه مشخص است. مرجع این ضمیر، تمام امتها به اضافه «شهید» بر آن امتهاست. بر این اساس، پیامبر خدا بر تمام امتها و «شهیدان» امتها، «شهید» است. حال اگر به این نکته توجه شود که تمام عالمیان در این آیه، حضور دارند، به خوبی روشن می شود که پیامبر رحمت، بر تمام

۱ سوره فرقان/۱.

۲ سوره نساء/۴۱.

عالمیان «شهید» است.

نکته بسیار مهم در این خصوص این است که بُعد دلالت «امتها»، همان بُعد دلالت «عالمیان» است. این مطلب از آیه‌ای از کتاب خدا به خوبی دانسته می‌شود:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای نیست که با دو بالش پرواز کند، مگر آن که «امتهایی» امثال شما هستند، ما هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکرده‌ایم. سپس به سوی ربشان محشور می‌شوند».

در این آیه، خدای حکیم همه یا بسیاری از حیوانات را نیز «امت» خوانده است؛ آن هم «امتی» مانند انسانها. بر همین مبنا، تمام عالمیان در مجموعه «امتها» جای می‌گیرند.

در قسمهای قرآنی هر جا خدا به هر وجودی قسم یاد کرده به بزرگترین و با ارزشترین وجودی قسم یاد کرده است که با آن صفت و یا آن صفات وجود دارد و با وجود خاتم پیامبران، قسم به «شاهد»، قسم به آن حضرت خواهد بود.

بر این مبناها، با چشم بسته باید حکم کرد که:

در آیه: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾، خدای جهانیان به خاتم پیامبران و یا به فردی قسم یاد کرده که در حکم خاتم پیامبران است.

قسم به مشهود

وقتی «شاهد» خاتم پیامبران و یا فردی باشد که در عظمت همتای اوست، «مشهود» نیز به همین صورت، یا خاتم پیامبران و یا فردی خواهد بود که در ارزش و عظمت، همتا و یا شبیه او و یا در ارتباطی نزدیک با اوست.

نباید البته فراموش کرد که:

قسم به «شاهد» و «مشهود» در یک آیه و در کنار هم صورت گرفته است و این مطلب علاوه بر ارتباط شاهی و مشهودی میان این دو تعبیر، به همتایی این دو قسم نیز حکم

می کند.

در آیه شریفه: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ هم شاهد نکره است و هم «مشهود» و یعنی به یک «شاهد» مشخص و به یک «مشهود» معین، قسم یاد نشده است و یعنی هر فرد دیگری بتواند در عظمت جاگزین این دو بزرگ آفرینش بشود و از این صفت برخوردار باشد، می تواند مقصود نظر این آیه و قسم ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ باشد.

برای آن که نکره بودن این دو قسم در این آیه در نظر گرفته شود، باید پذیرفت:

«شاهد» و «مشهود»ی که نظیر و مشابه نداشته باشند، نمی توانند منظور نظر این آیه باشند و برای مثل «یوم مشهود» را نمی توان به عنوان مصداق قسم ﴿وَمَشْهُودٍ﴾ معرفی کرد:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾<sup>۱</sup>.

«به درستی که حتماً در آن، آیه ای برای فردی است که از عذاب آخرت خائف باشد. آن روز، روزی است که همه مردم در آن گرد هم آورده می شوند و آن روز، «روز مشهود» است.»

مفسران با تمسک به این آیه، این روز را به عنوان مقصود از «وَمَشْهُودٍ» معرفی کرده اند؛ حال آن که نه تنها این با تنوین مشهود مخالف است که با جمع «شاهد» و «مشهود» در یک آیه و رابطه «شاهدی و مشهودی» میان آنها نیز مخالف است.

مفسران البته در عین آن که تلاش کرده اند تا «مشهود» را به عنوان روز قیامت معرفی کنند، تلاش نیز کرده اند که «الیوم الموعود» را نیز به عنوان روز قیامت معرفی کنند که در چنین حالتی باید پذیرفت، از چهار قسم آغازین «سوره بروج» دو سوگندش، سوگند به قیامت است!

آیات «سوره بروج» دست کم تا آیه ﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾، به گونه ای غیر قابل گسست با یکدیگر ارتباط دارند. سه آیه اول بعد از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، حاوی چهار قسم است که با یکدیگر مربوط هستند. جواب این چهار قسم از آیه ﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾ شروع می شود اما به این آیه خاتمه نمی یابد. آیه ششم با واژه «إِذْ» به آیه پنجم ارتباط یافته و بخشی از جواب قسم به شمار می آید و آیه هفتم نیز برای جمله جواب قسم، حال است و یعنی باید این آیه را نیز بخشی از جواب قسم دانست.

به همین مناسبت، شاید نزدیکترین راه برای معرفی قرآنی «مشهود»، آیه: ﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ

بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾ باشد که خودش بخشی از جواب این قسمها و به ویژه دو قسم ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ است و در ارتباطی تنگاتنگ و ناگسستنی با آنها قرار دارد و در این آیه نیز بحث «شهادت» مطرح است.

بر مبنای این آیه، «اصحاب اخدود» شاهد بر تمام جنایاتی هستند که جانیان بر سر مؤمنان می آورند و بر این اساس، «اصحاب اخدود»، شاهد و «مؤمنان» مشهود آنان هستند.

«مشهود» مفرد است و تنها یک مصداق دارد. بنا بر این نمی توان تمام مؤمنان را به عنوان «مشهود» معرفتی کرد که خدا به آنان قسم یاد کرده است و یعنی باید پذیرفت که:

خدا به ممتازترین فرد مؤمنان و یعنی به امیران، و یعنی به امیرالمؤمنین قسم یاد کرده است.

### امکان جابجایی مصداق شاهد و مشهود، در ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾

در آیه ای از کتاب خدا، خبر از آن داده شده که غیر از خاتم پیامبران، فرد دیگری از امت او نیز «شاهد» است و این «شاهد» بودن از همان ویژگی برخوردار است که «شاهد» بودن خاتم پیامبران از آن برخوردار است:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ...﴾<sup>۱</sup>

«پس آیا آن فردی که بر بینه ای از جانب ربّش قرار دارد و نیز فردی که «از او» است و «شاهد» است و «پس از او و به دنبال او می آید» و قبل از او، کتاب موسی که امام بود و که رحمت بود؟! آنان به او ایمان می آورند و هر فردی از احزاب به او کافر شود، پس آتش وعده گاه اوست...».

«يَتْلُوهُ» در ﴿يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ نشان می دهد که:

این «شاهد» تالی تلو رسول خداست و از همان ارزشی برخوردار است که خود آن حضرت برخوردار است.

«مِنْهُ» در این بخش از آیه، حکایت از آن دارد که:

این «شاهد» از خاتم پیامبران و یعنی جان آن حضرت است.

براین مبنا، عبارت: ﴿يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ برهانی قرآنی براین واقعیت است که:

این «شاهد»، مصداق دیگری از «شاهد» در آیه: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ است.

در آیه: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ خدای حکیم به یک «شاهد» و به یک «مشهود» قسم یاد کرده است که در نهایت عظمت و ارزش قرار دارند و در نظم فعلی مصحف باید پذیرفت که:

در آیه: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ «مشهود»، مشهود همین «شاهد» و «شاهد»، شاهد همین «مشهود» است.

بر مبنای آن چه گذشت، این نکته نیز پذیرفتنی است که:

رابطه «شاهدی و مشهودی برگشت پذیر» میان «شاهد» و «مشهود»ی وجود دارد که خدای حکیم به آنان قسم یاد کرده و باید پذیرفت که با نظم این آیه، در واقع، خدا به این رابطه نیز سوگند یاد کرده است.

یعنی:

وقتی خدا به «شاهد» قسم یاد می‌کند، در کنار این قسم، تنها به «یک مشهود» همین شاهد» قسم یاد می‌کند که با ارزشترین است و وقتی به «مشهود» سوگند یاد می‌کند، در کنار او تنها به یک «شاهد» او نیز قسم یاد کرده که یگانه و ممتازترین است.

ملاحظه شد که:

وقتی خاتم پیامبران «شاهد» است خدا تنها به یک «مشهود» او قسم یاد می‌کند که امیر مؤمنان است. حال و در شرایطی که آیه: ﴿يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ از آن بحث می‌کند، باید پذیرفت که جای «شاهد» و «مشهود» عوض می‌شود. یعنی در این شرایط، امیر مؤمنان، «شاهد» و خاتم پیامبران، «مشهود» است.

مشهود بودن خاتم پیامبران برای امیر مؤمنان

اکنون این پرسش مهم مطرح است، مگر ممکن است فرد دیگری در کنار خاتم پیامبران «شاهد» باشد آن هم به گونه‌ای که پیامبر رحمت، «مشهود» او واقع شود؛ پیامبری که بر تمام امتها «شهید» است؟

آیه ﴿يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ نه تنها از امکان وجود فردی خبر می‌دهد که در کنار خاتم پیامبران

«شاهد» است که از وجوب وجود چنین فردی نیز خبر می دهد و «آیه علم الکتاب» از «شهادت» بودن چنین فردی بر خاتم پیامبران و رسالت آن حضرت خبر می دهد و بر این مبنا، پیامبر خدا و رسالت او، «مشهود» چنین فردی است:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup>.

«و کسانی که کافر شدند می گویند: تو فرستاده شده نیستی. بگو: برای من و شما کافی است که به «شهادت» بودن خدا و فردی که دانش کتاب نزد او حاضر است بسنده کنیم؛ شهادت بودن که بر تمام اعمال و بر تمام وجود من و شما اعمال می شود».

بر مبنای «آیه علم الکتاب»، فردی که تمام علم تمام کتاب نزد اوست، در کنار خدا، بر خاتم پیامبران و بر رسالت او «شهادت» است و «شهادت»، «شاهد»ی همیشگی است.

بر اساس «آیه علم الکتاب»، فردی که «علم الکتاب» نزد اوست، «شاهد» و خاتم پیامبران «مشهود» است و باید دانست که این فرد، همان فردی است که تالی تلو خاتم پیامبران و جان اوست.

## درک حلاوت یک روایت در این خصوص

در روایتی از قول مولای ما حضرت امام صادق، تصریح شده است که مقصود از «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» پیامبر خدا و امیر مؤمنان هستند اما در این روایت مشخص نشده که کدام یک از این دو بزرگ آفرینش، مقصود از «شاهد» و کدام یک مقصود از «مشهود» است:

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾: قَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»<sup>۲</sup>.

بر این مبنا، هریک از این دو که مصداق «شاهد» باشد، دیگری مصداق «مشهود» است و این همان رابطه ای است که پیش از این به عنوان «رابطه شهادی و مشهودی» مطرح شد.

۱. سوره رعد/ ۴۳.

۲. الکافی ج ۱/ ۴۲۵.



## مروری بر اولین قسم از سوره مبارکه بروج

اکنون و با توجه به ارتباط قسمها با یکدیگر و نیز ارتباط آنها با جواب قسمها، باید پذیرفت که:

سایر قسمهای این سوره نیز، قسمهایی به خاتم پیامبران و افرادی از خاندان او و یا موضوعهایی است که در ارتباطی تنگاتنگ با آن حضرت قرار دارد.

اولین قسم از قسمهای «سوره بروج»، قسم «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» است. در این قسم، کلمه یا کلماتی وجود ندارد که برای تدبر کنندگان قرآن به تعریف بیشتری نیاز داشته باشد اما ترکیب این آیه با توجه به بحثهایی که در کتاب خدا برای «سما» و «بروج» مطرح است، به توضیح و تشریح بیشتری نیاز دارد.

«سما» در «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» از دوراه تعریف شده است:

۱- از راه تعریف با «الف و لام».

۲- از راه توصیف با «ذَاتِ الْبُرُوجِ».

این دو عامل تعریف، هر دو نشانه‌ای بر عظمت بیشتر این قسم است و نمی‌توان ادعا کرد که بخش بی‌اهمیت یا کم‌اهمیتی از آسمان مقصود این قسم است. یعنی نمی‌توان ادعا کرد که اضافه شدن این دو عامل تعریف، برای نشان دادن ارزش پایین این قسم و یا کاهش ارزش آن صورت گرفته است.

به هر حال و بر اساس تعریف اول، مقصود از «سما» حتماً «سما خاص» است و بر اساس تعریف دوم، آن «سما خاص» دارای «بروج» است اما نباید فراموش شود، هر آن چه ستاره و سیاره خوانده شود و قابلیت انتشار و جذب نور را داشته باشد و به گونه‌ای قابل رؤیت باشد، جزء «آسمان دنیا» است:

﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾<sup>۱</sup>

«به درستی که ما آسمان دنیا را با زینت کواکب، زینت دادیم».

آیه دیگری از کتاب خدا به این مطلب تصریح می‌کند که «بروج» به همین آسمان و یعنی به «آسمان دنیا» اختصاص دارد. تعبیر آیه البته به گونه‌ای است که خودش نشان می‌دهد، مقصود از «بروج»، همان «کواکب» نیست:

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

«و به تحقیق که ما در آسمان برجهایی را قرار دادیم و آنها را برای ناظران زینت دادیم».

در سایر آسمانها خبری از «بروج» نیست و آسمانی که خدای حکیم به آن قسم یاد می کند، دارای «بروج» است. پس یا باید پذیرفت که این قسم، قسم به آسمان دنیاست و یا پذیرفت که «السماء» به وجودی غیر از آسمان زمینیان اشاره دارد.

وصف دنیا یا به مفهوم «نزدیکتر» و یا به مفهوم «پست تر» است و در هر دو صورت، اگر مقصود از «سماء» همین آسمان باشد، با اضافه شدن توصیف: «ذَاتِ الْبُرُوجِ» از ارزش و اهمیت این قسم کاسته می شود و این با روش قسم خوردن و به ویژه، قسمهای کتاب خدا، منافاتی روشن دارد.

یعنی باید پذیرفت که:

قسم «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»، قسمی به آسمان مشهور زمینیان نیست و باید در سایر مخلوقات خدا به دنبال وجودی گشت که خدای حکیم در این آیه به او قسم یاد کرده باشد. فراموش نشود که ارتباط قسمهای این سوره با یکدیگر، برهانی بر این مطلب است که او با خاتم پیامبران در ارتباطی تنگاتنگ است.

وقتی «السماء» به آسمان دنیا اشاره نداشته باشد، به هیچ آسمان دیگری نیز اشاره نخواهد داشت و مقصود از «السماء»، «الأرض» هم نیست. یعنی در میان آسمان و زمین باید به دنبال وجودی گشت که هم «آسمان» باشد و هم «ذات بروج».

«برج» به خانه بزرگ و یا کاخ و یا خانه های فرضی دوازده گانه خورشید گفته می شود و به ستاره بسیار بزرگ و درخشان نیز «برج» گفته می شود. اصل این واژه گویا عبری است و در این زبان، به معنای منزلگاه و منازل خورشید به کار می رود.

آیه شریفه: ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ خودش به خوبی نشان می دهد که مقصود از «بروج» ستاره های خاصی است که اولاً بسیار درخشان هستند و ثانیاً با چشم غیر مسلح از زمین نیز دیده می شوند و ثالثاً با اضافه شدن این وصف به «السماء»، ارزش قسم بالاتر می رود. باید البته توجه داشت وقتی مقصود از آسمان، این آسمان نباشد، مقصود از «بروج» نیز این «بروج» نخواهد بود.

از سویی دیگر، خدای حکیم «السماء» را با «ذات البروج» توصیف و تعریف کرده و یعنی این واژه باید برای مخاطبان تعریف شده تر باشد و این خود، برهانی بر این واقعیت است که:

این «بروج» به همان مفهومی اشاره دارد که از این واژه در ذهنهای مخاطبان اولیه این آیات نقش می‌بست.

در زبانهای رومی و سریانی و آرامی و عربی این واژه برای منزلگاه‌های فرضی خورشید به کار می‌رفته و مردم با اسماء برجهای دوازده گانه خورشید نیز آشنایی داشتند. شاید مقصود از «مواقع نجوم» در ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾<sup>۱</sup> نیز همین باشد.

اسامی این برجها از این قرار است:

- ۱- برجهای بهاری: حَمَل، ثور، جوزاء.
- ۲- برجهای تابستانی: سَرَطان، اَسَد، سُنْبُلَه.
- ۳- برجهای پاییزی: میزان، عقرب، قوس.
- ۴- برجهای زمستانی: جَدی، دَلو، حُوت.

این تعریف، تعریفی به قدمت آفرینش آسمانها و زمین است:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

«به درستی که تعداد ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا از روزی ثبت بود که او آسمانها و زمین را آفرید. چهار ماه از آنها، ماه‌های حرام است. این دین «قیم» است. پس در آنها به خودتان ظلم نکنید...».

آن چه گذشت، حکایتی روشن از آن دارد که:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾، قسم به شخص خاتم پیامبران است. بر این مبنا، خدای حکیم به پیامبر رحمتی قسم خورده که «ذات بروج» است و یعنی او به پیامبر رحمت و خاندان آن حضرت قسم یاد کرده است.

## درک حلاوت روایتی دیگر

از خاتم پیامبران این گونه نقل است:

«ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةَ وَذِكْرِي عِبَادَةَ وَذِكْرَ عَلِيٍّ عِبَادَةَ وَذِكْرَ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةَ. وَالَّذِي بَعَثَنِي  
بِالنَّبُوءِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، إِنَّ وَصِيَّيَ لَأَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّهُ لِحُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيَّ  
خَلْقِهِ وَمِنْ وُلْدِهِ الْأُمَّةُ الْمُهْدَاةُ بَعْدِي. بِهِمْ يَحْسِبُ اللَّهُ الْعَذَابَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِمْ يُنْسِكُ السَّمَاءُ  
أَنْ تَقَعَ عَلَيَّ الْأَرْضُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِهِمْ يُنْسِكُ الْجِبَالُ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَبِهِمْ يَسْقَى خَلْقَهُ الْغَيْثَ وَبِهِمْ يُخْرِجُ  
النَّبَاتَ. أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا وَخُلَفَائِي صِدْقًا. عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. وَعِدَّتُهُمْ  
عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ. ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾. ثُمَّ قَالَ: أَتَقْدِرُ يَا بَنِي  
عَبَّاسٍ! إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ بِالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَيَعْنِي بِهِ السَّمَاءَ وَبُرُوجَهَا؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا ذَاكَ؟  
قَالَ: أَمَّا السَّمَاءُ فَأَنَا وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالْأُمَّةُ بَعْدِي. أَوْلَهُمْ عَلَيَّ وَأَخْرَهُمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ  
أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup>.

«ذکر خدای عزوجل عبادت و ذکر من عبادت و ذکر علی عبادت و ذکر امامانی که از فرزندان او هستند، عبادت است. سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث ساخت و مرا بهترین بندگانش قرار داد که وصی من حتماً برترین اوصیاء است و او حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه خدا بر آفریده‌های اوست و امامان هدایت بعد از من از فرزندان او هستند. خداوند عذاب را به سبب آنان از روی اهل زمین بر می‌دارد و به وسیله آنان خدا آسمان را نگه می‌دارد که بر زمین نیفتد مگر با اذن او و به وسیله آنان کوه‌ها را نگه می‌دارد تا مباد مردمان را به لرزاند و خدا به وسیله آنان آفریده‌هایش را از باران سیراب می‌سازد و به وسیله آنان گیاه را می‌رویاند. آنان به حق اولیاء خداوند و خلیفه‌های من از روی صدق هستند. عدد آنان به تعداد نقیبان موسی بن عمران است. او علیه السلام سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾. بعد از آن فرمود: ابن عباس! آیا تو بر این باوری که خداوند به آسمانی قسم یاد می‌کند که «ذات البروج» است و مقصود او همین آسمان و بروج همین آسمان است؟! گفتم: ای رسول خدا! پس آن کدام آسمان است؟ او گفت: مقصود از آسمان من هستم و مقصود از بروج، امامانی هستند که بعد از من هستند. اول آنان، علی و آخر آنان مهدی است که صلوات خدا بر همه آنان باد».

تعبیر ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ به دلیل وجود تعبیر «ذات»، تعبیر عظیمی در بیان یگانگی «بروج» و «السماء» است. بر مبنای این تعبیر، افرادی که مصداق تعبیر «بروج» می‌شوند، تمام یا بخشی از وجود «السماء» به شمار می‌آیند و یعنی این تعبیر، بیان دیگری از «آیه ابتهال» و یا فرمایش خاتم پیامبران است که حضرت زهرا ی مرضیه را به عنوان پاره تن خودش معرفی می‌کند:

«... أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ، فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولِيِّينَ وَالْآخِرِينَ. وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَهُوَ نُورٌ

عَيْنِي وَهِيَ ثَمَرَةٌ فُوَادِي وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيَّ وَهِيَ الْحُورَاءُ الْإِنْسِيَّةُ. مَتَى قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَيَّ رَهْبًا جَلَّ جَلَالُهُ زَهْرُنُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي! انظُرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمَائِي، قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَزْتَعِدُ فَرَائِصَهَا مِنْ خِيفَتِي، وَقَدْ أَقْبَلْتِ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي. أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ»<sup>۱</sup>.

«... اما دخترم فاطمه: پس به تحقیق که او «سیده نساء العالمین» از اولین تا آخرین است. و او پاره ای از تن من است و او نور چشم و «میوه فؤاد» من و نیز روح من است که در میان دو پهلوی من قرار دارد و او حوریه ای در لباس انسان است. او هر زمان که در محرابش در مقابل ربش به پا می خیرد، نور او برای ملائکه آسمان به درخشش می افتد، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین درخشش می کند و خداوند عز و جل به ملائکه اش می گوید: ای ملائکه من! به کنیز من فاطمه - که سرور کنیزان من است - نظر کنید در حالی که در مقابل من به پا ایستاده و پهلو و شانه های او از بیم من به لرزه افتاده و با تمام قلبش به عبادت من روی آورده است. شما را به شهادت می گیرم که من تمام شیعیان او را از آتش در امان قرار دادم».

## قسم به الیوم الموعود

«الیوم الموعود» یعنی روز مشخصی که به آن وعده داده شده است. حال اگر چنانچه این تعبیر به روز قیامت اشاره داشته باشد، باید پذیرفت که این روز هیچ اختصاصی به خاتم پیامبران نخواهد داشت در صورتی که این روز، در ارتباطی تنگاتنگ با خاتم پیامبران و با خاندان آن حضرت و با «شاهد» و «مشهود» بودن آن حضرت و با «ذات البروج» بودن اوست.

از سویی دیگر، برای «روز قیامت»، در کتاب خدا تعبیر «یوم الوعید» به کار رفته و «یوم الوعید» همان «الیوم الموعود» نیست:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ \* وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾<sup>۲</sup>.

«و در آن صور دمیده می شود، آن روز، «یوم الوعید» است و هر انسانی از راه می رسد در حالی که با او «سوق دهنده» و «شهید» است».

دقت شود که در تعبیر «یوم الوعید»، «یوم» بدون «الف و لام» به کار رفته و این در حالی است که

۱ الامالی (شیخ صدوق) ص ۱۷۶.

۲ سوره ق/ ۲۰ و ۲۱.

«الیوم الموعود» صفت و موصوف است و در چنین حالتی، «یوم» حتماً باید «الف و لام» داشته باشد.

بنا بر این و برای پیدا کردن روزی که مورد وعده خداست، لازم است، مروری بر وعده‌های قرآنی صورت بگیرد و از آن میان، روزی مشخص شود که با خاتم پیامبران و با شاهد و مشهود بودن آن حضرت و نیز با «ذات البروج» بودن او و خاندان مطهر او ارتباطی تنگاتنگ داشته باشد.

با انجام این مرور، تنها یک نتیجه به دست می‌آید و آن، این نتیجه است که:

«الیوم الموعود»، «روز مبعث حضرت خاتم الأوصیاء» است که خدا باقیمانده غیبت آن حضرت را بر ما ببخشد. این روز، روز موعود «آیه استخلاف» و روزی است که تمام امید تمام پیامبران و از جمله، خاتم آنان به همین روز است. این روز، موعود خدا و پایان مهلت شیطان است:

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾<sup>۱</sup>.

«او (=شیطان) گفت: ای رب من! تا روزی که آنان (=بندگان) مبعوث می‌شوند، به من مهلت بده.

او (=خدای عالمیان) فرمود: پس تو از مهلت داده شدگان هستی. تا روز آن وقت معلوم».